ما شاء الله لا قوة الا بالله
بعون الله الوحید ذی العرش المجید عقد الجید اعنی رسالہ موسومہ بہ
باہتمام امیدوار رحمت ایزد منان محمد عبد الرحمن تربیت یافتہ خدمت برادر محمد مصطفیٰ خان مہرو
در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل اختلاف اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم لنا رحمة و سعة والصلوة والسلام
علی رسوله محمد صلی الله علیه وسلم بدانا الی العمل بعزیمة ورخصة وعلی آله الکرام وهم کسفینة نوح فلاحا
ونجاة واصحابه العظام وهم کالنجوم ارشادا وهدایة اما بعد این رساله ایست در چند اوراق
مسمی بالتمهید فی بیان التقلید بدانکه علامه ابو الاخلاص حسن شرنبلالی حنفی در رساله
عقد الفرید لبیان الراجح من الخلاف فی جواز التقلید از حاوی قدسی نقل میکند که تقلید چند
اقسام است واجب جائز و حرام پس واجب تقلید معصوم است از خطا و آن پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم مبعوث برحق اند و این در حقیقت تقلید نه زیراکه تقلید در شرع عبارتست از قبول
قول غیر بغیر آنکه حقیقت او را شناسد لیکن این التقلید عرفی میتوان گفت و تقلید جائز تقلید
عوام است برای علمای دین در فروع بالاتفاق و در تقلید عالم برای عالم در فروع اختلاف است

واما تقلید حرام پس آن مانند تقلید پدران و بزرگان ست در امور باطله و تقلید گردانیدن
چیز نیست مانند قلاده در گردن حق باشد یا باطل و حقیقت تقلید عمل است بلا حجت از حجج از
شرعیه بقول شخصیکه وی یکی از حجج اربعهٔ شرعیه نباشد پس نیست رجوع بطرف پیغمبر علیه الصلوة
والسلام و اجماع از تقلید زیراکه این هر دو حجت شرعیه اند از حجج اربعه و برین معنی اقتصار
کرده است کمال در تحریر خود و گفت ابن حاج برین معنی است عمل عامی بقول مفتی و عمل
قاضی بقول عدول زیراکه این هر دو نیستند یکی از حجج اربعه پس عمل بوی بلا حجة شرعیه شد
زیراکه نص واجب ساخته است عمل عامی را بقول مفتی که مجرد از دلیل باشد پس عدم
علم وی بدلیل تقلید است در حکم انتهی آمدیم بر بیان جواز تقلید مذاهب ائمه اربعه
امام المحققین جناب شاه ولی الله قدس سره جواز این تقلید را مع جواب ابن حزم
که بحرمت این تقلید مطلقا قائل است در حجة الله البالغه باین مضمون تحریر می فرمایند که
بالتحقیق اتفاق کرده است امت یا کسانیکه بر ایشان اعتماد است از امت تا این زمان
بر جواز تقلید مذاهب اربعهٔ مدونهٔ محرره و درین اتفاق مصلحتها اند که مخفی نیستند خصوصا
درین ایام که یقینا همتها قاصر شده اند و نفسانیت در نفوس سرایت کرده است
و هر شخص برای خود مغرور ست پس انچه ابن حزم گوید که تقلید حرام است و حلال نیست
کسی را که بقول شخصی غیر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بلا دلیل عمل نماید بدلیل قول
خدا تعالی اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء ۵ واذا قیل لهم
اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا ۵ فان تنازعتم فی شئ فردوه

الى الله والرسول ان كنتم تومنون بالله واليوم الآخر پس مباح نفرموده است
خدا تعالى رد را وقت تنازع بطرف کسے سوائے قرآن وسنت و حرام شده بسبب
آن رد وقت تنازع بطرف قول قائل زیرا که آن غیر قرآن وسنت است و بتحقیق بصحت
رسیده است اجماع کل صحابه از اول تا آخر و اجماع تابعین از اول تا آخر و اجماع
تبع تابعین از اول تا آخر بر امتناع و منع از انکه قصد کند از انها کسی بطرف قول انسان
از انها یا بقول مردم که قبل آنها اند پس اخذ کند کل آنها پس بداند شخصے که عمل کرده است
بجمیع اقوال ابو حنیفه یا جمیع اقوال مالک یا جمیع اقوال شافعی یا جمیع اقوال احمد
رضی الله عنهم و نمیگذارد قول شخصی را از انها که اتباع وی کرده است یا غیر از انها
بطرف قول غیر وی اعتماد نمیکند بر انچه در قرآن وسنت آمده سوای آنکه رجوع
کننده است آن را بطرف قول انسان بعینه بتحقیق خلاف کرد تمامی اجماع است
از اول تا آخر یقینا و آنکه نمی یابد برای نفس خود سلف را و نه انسانی را در تمام
اعصار محموده ثلثه پس بتحقیق پیروی نمود غیر طریق مومنان را نعوذ بالله من هذه المنزلة
و نیز حجه شد آن شخص را که گردانید مرد یا از ان مردم یا از غیر آنها اولی بآنکه تقلید کند
او را از عمر بن الخطاب یا علی بن ابی طالب یا ابن مسعود یا ابن عمر یا ابن عباس یا
عائشه ام المؤمنین رضی الله تعالی عنهم پس اگر تقلید جائز بودی البته هر یک از ایشان
لائق تر بودی بآنکه پیروی کرده شود از غیر وی انتهی تمام خواهد شد در حق شخصے
که او را ضربی از اجتهاد حاصل باشد اگرچه در یک مسئله بود و در حق شخصے که ظاهر گردد

بر وی بطهور پیوست آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر کرد بچیزی و نهی کرد از چیزی و آنکه حدیث
منسوخ نیست لیکن بآنکه پیروی میکنند احادیث و اقوال مخالف و موافق را در یک مسئله پس
احادیث را منسوخ یا مئول میگویند یا بهر آنکه مقلد هم نمی فهمند و جمع غفیری را از متبحرین علما که بطرف وی میروند و سے میبیند
مخالف وی را که بقیاس یا استنباط یا مانند آن احتجاج میکنند پس در یوقت نیست باعثی برای
مخالفت حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مگر نفاق خفی یا حمق جلی و آن همین معنی است که اشاره
کرد بطرف وی شیخ عز الدین بن عبد السلام جائیکه گفت که از عجب عجیب است که تحقیق فقهای
مقلدین که واقف باشد یکی از انها بر ضعف ماخذ امام خود بحیثیتیکه نمی یابد برای دفع ضعف وی
دلیلی با وجود آن تقلید وی در وی میکند و میگذارد شخصی را که شاهد می آرد کتاب و سنت
و قیاسات صحیحه را برای مذهب خود بنا بر پابندی بر تقلید امام خود بلکه حیله می جوید برای دفع ظاهر
کتاب و سنت و تاویل مینماید آنها را بتاویلات بعیده بنا بر دفع از مقلد خود و گفت مدام
می پرسیدند از هر عالمی که اتفاق می افتاد بلا قید مذهبی و نه انکار بود بر کسی از سائلان تا آنکه
ظاهر شدند این مذاهب و متعصبان اینها از مقلدان پس تحقیق یکی آنها پیروی می شد امام خود را
با وجود بعید مذهب وی از ادله در حالیکه مقلد بود و بوی در چیزیکه می گفت گویا وی نبی مرسل
است و این معنی از حق و صواب بعید است کسی از عقلا این را پسند نخواهد کرد و در حق شخصی که
عامی باشد و مقلد است شخصی را از فقها بعینه که می بیند از چنین شخص خطا ممتنع است و آنچه میفرماید
البته آن صواب است و پوشیده دارد در دل خود که تقلید وی را نگذارد اگرچه دلیل بر خلاف
وی ظاهر گردد و آن چیزیست که ترمذی از عدی بن حاتم روایت کرده که گفت شنیده ام
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که تلاوت می فرمود. اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله
فرمود تحقیق ایشان عبادت نمیکردند آنها را و لیکن آنها وقتیکه برای ایشان چیزی حلال
میکردند ایشان او را حلال می دانستند و وقتیکه بر ایشان چیزی حرام میکردند ایشان او را
حرام می دانستند و در حق شخصی که تجویز نمیکند که حنفی مثلا فتوی طلبد از فقیه شافعی و بر عکس آن

۵

وتجویز نمی نماید که اقتدا کند حنفی مثلاً عقب شافعی پس تحقیق این شخص مخالفت پیدا کرد با جماع
قرون اولی ومناقضه نمود باصحابه وتابعین ونیست محل وی در حق شخصی که بقول پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مطیع شد وحلال داند آنچه الله ورسول وی حلال کرده و حرام داند آنچه
الله ورسول وی حرام ساخته لیکن هرگاه او را علم بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نیست و
نه بطریق جمع درمیان مختلفات از کلام وی ونه بطریق استنباط از کلام وی اتباع کرد عالمی
راشد را برین ظن که تحقیق وی مصیب است در آنچه میگوید وفتوی میدهد ظاهرا متبع سنت رسول خدا
است صلی الله علیه وسلم پس اگر خلاف مظنه خود یابد همان ساعت تقلید را بغیر جدال وبلا اصرار
خلع کند پس از همچنین شخص چگونه کسی منکر خواهد شد انتهی بقدر الحاجت خلاصه مضمون این کلام
لطیف آنست که بالتحقیق اتفاق کرده است امت یا کسانیکه بر ایشان اعتماد است از امت
تا این زمان بر جواز تقلید مذاهب اربعه مدونه محرره ودرین اتفاق مصلحتها اند که مخفی نیستند
خصوصا درین ایام که یقینا همتها قاصر شده اند ونفسانیت در نفوس سرایت کرده است
وهر شخص برای خود مغرور است پس آنچه ابن حزم گوید که تقلید حرام است وحلال نیست کسی را که بقول
شخصی غیر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بلا دلیل عمل نماید تا آخر تمام خواهد شد در حق چند اشخاص
وبر ایشان منطبق خواهد گردید اول مجتهد اگرچه در یک مسئله باشد دوم شخصی که حدیث صحیح
غیر منسوخ او را رسیده باشد سوم عامی که مقلد مجتهد معین است که احیانا تقلید وی را نمی گذارد
اگرچه دلیل خلاف آن ظاهر گردد چهارم شخصی که تجویز نمیکند که حنفی مثلاً فتوی بطلبد از فقیه شافعی
وبرعکس آن ونیز تجویز نمی نماید که اقتدا کند حنفی مثلاً عقب شافعی پس اگر شخصی عالمی راشد را
مقلد شد برین ظن که تحقیق وی مصیب است در آنچه میگوید وفتوی میدهد ظاهرا متبع سنت
رسول خدا است صلی الله علیه وسلم پس اگر خلاف مظنه خود یابد همان ساعت تقلید را بغیر جدال
وبلا اصرار خلع کند پس از همچنین شخص چگونه کسی منکر خواهد شد انتهی امام علماء العصر مولانا شاه
عبدالعزیز قدس سره العزیز در تفسیر عزیزیه میفرمایند که خلاصه آن اینست کسانیکه اطاعت

آنها بحکم خدا فرض ست شش گروه اند تا آنکه فرموده و ازانجمله مجتهدین شریعت و شیوخ
طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب مخیر نیز لازم الاتباع است بر عوام امت زیرا که
فهم اسرار شریعت و دقائق طریقت ایشان را میسر است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون ۵ انتهی پس پرسید از علما اگر شما را معلوم نیست این ظاهر است که درین زمانه بلکه
قبل ازین بقرون عدیده مذاهب مجتهدین شریعت بجز مذاهب ائمه اربعه باقی نیستند
اگرچه مجتهدین قریب یکصد و پنجاه گذشته اند و اجتهاد ختم نیست محتمل ست که پیدا شوند الا
بملاحظه شرائط اجتهاد و طبقات فقها کالنجم معلوم میشود و شرائط اجتهاد در تلویح با بن طور
تصریح میکند که شرط اجتهاد آنست که جمع گردد علم بامور ثلثه اول کتاب یعنی قرآن بآنکه
شناسد او را بمعانی وی لغة و شرعیة اما لغة پس بآنکه شناسد معانی مفردات و مرکبات
و خواص آنها در افاده پس محتاج خواهد شد بطرف لغت و صرف و نحو و معانی و بیان بار
خدایا مگر آنکه شناسد او را بحسب سلیقه و اما شرعیة پس بآنکه شناسد معانی موثره را در احکام
مثلاً در قول خدایتعالی او جاء احد منکم من الغائط که مراد از غائط حدث است و علت
حکم خروج نجاست است از بدن انسان زنده و شناسد اقسام کتاب از خاص و عام
و مشترک و مجمل و مفسر و غیره بآنکه این خاص ست و آن عام و این ناسخ است و آن منسوخ
و غیر آنها و مراد بکتاب آن قدرست که بمعرفت احکام تعلق دارد و معتبر علمی ست که بمواقع
آنها متعلق باشد بحیثیتیکه قادر بود بر رجوع بطرف آنها وقت طلب حکم نه حفظا از ظهر قلب و آن بمقدار پانصد آیت است
دوم سنت بآن قدرست که باحکام تعلق دارد بآنکه شناسد او را مع متن وی که وی آن
نفس حدیث است و سند وی و آن طریق وصول سنت است بطرف ما یان از تواتر
یا شهرت یا احاد و داخل است دران معرفت حال راویان و جرح و تعدیل لا بحث از
احوال راویان سیف زماننا هذا کالمتعذر ست بسبب طول مدت و کثرت وسائط پس
اولی است اکتفا بتعدیل ائمه که در علم حدیث بر ایشان اعتماد است مانند بخاری و مسلم و غیره

وصغانی وغیر آنها از ائمه حدیث و مخفی نباشد که مراد معرفت متن سنت است مع معانی وے لغتہ و شرعاً و مع اقسام وی از خاص و عام وغیرہ سوم وجوہ قیاس مع شرائط آنہا واقسام آنہا و احکام آنہا و مقبول از انہا و مردود و تمامی آن شرائط برائے آنست کہ وے استنباط صحیح قادر باشد و نیز ذکر اجماع اولی بود زیرا کہ از معرفت وی و معرفت مواقع وے چارہ نیست تا اجماع در اجتہادش مخالف نباشد و مشروط نیست علم کلام بسبب جواز استدلال باولہ سمعیہ برائے جازم اسلام تقلیداً و نہ فقہ باین وجہ کہ آن نتیجۂ اجتہاد است و ثمرہ وی پس بر اجتہاد مقدم نخواہد شد و بالتحقیق منصب اجتہاد فی زماننا حاصل نخواہد گردید الا بمارست فروع پس این طریق وصول ست بطریقت وسے درین زمان و نبود این طریق در زمان صحابہ و ممکن نیست درین وقت سلوک طریق صحابہ پس ازان این شرائط در حق آن مجتہد مطلق است کہ در تمامی احکام فتوی میدہد ولیکن مجتہد در یک حکم نہ در دیگر حکم پس لازم است بر وی معرفت چیزیکہ متعلق میشود بوی حکم کذا ذکرہ الغزالی مثلاً اجتہاد بحکمی کہ تعلق بصلوٰۃ دارد موقوف نیست بر معرفت جمیع چیزیکہ تعلق باحکام نکاح دارد انتہے پس بپایۂ منصب اجتہاد آنکس خواہد رسید کہ باموز مذکور الصدر موصوف بود و در فتاوی قاضی خان مینویسد کہ در باب مجتہد علما گفتگو کردہ اند بعضے ایشان گفتہ اند کہ چون شخصی از دہ مسائل مثلاً پرسیدہ شد پس در ہشت جواب باصواب دادہ و در باقی خطا کرد پس آن مجتہد است و بعضی ایشان گفتہ اند کہ لابد است برای اجتہاد از حفظ مبسوط و معرفت ناسخ و منسوخ و محکم و ماول و علم بعادات مردم و عرف ایشان انتہی و در حجۃ اللہ البالغہ است کہ بقول شخصی کسیکہ مبسوط یاد دارد آن مجتہد است اگرچہ او را علم بروایت و حدیث وے اصلاً نباشد مراد ازان مجتہد فی المذہب داشتہ است انتہی و اما طبقات فقہا پس علامہ شامی در رد المحتار می نویسد کہ فقہا بر ہفت مراتب اند مرتبۂ اولی طبقۂ مجتہدین فی الشرع است مانند ائمہ اربعہ رضی اللہ عنہم و شخصیکہ بر مسلک ایشان در تاسیس قواعد

قواعد اصول سلوک کرده باشد و باین معنی از غیر خود ممتاز می شوند و ثانیه طبقه مجتهدین
فی المذهب است مانند ابو یوسف و محمد و سائر اصحاب ابو حنیفه که قادر باشند بر استخراج
احکام از ادله بر مقتضای قواعد یکه استاد ایشان ابو حنیفه در احکام مقرر ساخته اگرچه
در بعض احکام فروع با استاد مخالف باشند ولیکن در قواعد اصول بوی مقلد اند و باین معنی
از معارضین فی المذهب ممتاز اند مانند شافعی وغیره که ایشان با امام در احکام در اصول
مخالف غیر مقلد اند و ثالثه طبقه مجتهدین فی المسائل است که در انها نصی از صاحب مذهب
نیست مانند خصاف و ابو جعفر طحاوی و ابو الحسن کرخی و شمس الائمه الحلوانی و شمس الائمه
السرخسی و فخر الاسلام بزدوی و فخر الدین قاضی خان و مانند ایشان پس تحقیق این اشخاص
بر مخالفت قدرت ندارند نه در اصول و نه در فروع لیکن ایشان استنباط میکنند احکام را در
مسائلی که در انها نصی نیست بر حسب اصول و قواعد و رابعه طبقه اصحاب تخریج است از مقلدین
مانند رازی و امثال وی پس تحقیق ایشان هرگز قادر نیستند بر اجتهاد ولیکن محیط اند با اصول و
ضوابط اند ماخذ که قادر اند برای خود ها و نظر خود ها در اصول و مقایسه با امثال و نظائرش از فروع
بر تفصیل قول مجمل ذو وجهین و حکم مبهم محتمل لامرین که منقول است از صاحب مذهب
یا یکی از اصحاب وی وانچه در هدایه است از قول وی کذا فی تخریج الکرخی و تخریج الرازی از این
قبیل است و خامسه طبقه اصحاب ترجیح است از مقلدین مانند ابو الحسن قدوری و صاحب هدایه
وامثال انها که شان ایشان تفضیل بعض روایات است بر بعض مانند قول ایشان هذا
اولی و هذا اصح روایة و هذا ارفق للناس و سادسه طبقه مقلدین است که قادر اند بر تمیز میان
اقوی و قوی و ضعیف و ظاهر مذهب و روایت نادره مانند اصحاب متون معتبره از متاخرین
مانند صاحب کنز و صاحب مختار و صاحب وقایه و صاحب مجموع و شان ایشان آنست
که اقوال مردوده و روایات ضعیفه را نقل نمیکنند و سابعه طبقه مقلدین است که ایشان
بر مذکورات قدرت ندارند و فرق نمیسازند میان لاغر و فربه ولیکن ما را یعنی اهل طبقه سابعه را

اتباع آنها لازم است چنانچه اگر زنده می بودند ومارا بدان فتوی میدادند پس بتحقیق مارا گنجایش
مخالفت با آنها نبودی انتهی درینجا غور باید فرمود که هرگاه اصحاب تخریج از رابعه مانند
رازی وغیره واصحاب ترجیح از خامسه مانند ابوالحسن قدوری وصاحب هدایه وغیره واصحاب
متون معتبره از متاخرین از سادسه مانند صاحب کنز وغیره در مقلدین معدود باشند
پس از سابعه طبقه مقلدین که از تخریج وترجیح خبر ندارند ونه تمییز میان اقوی وقوی وضعیف
وظاهر مذهب وروایت نادره قادر نباشند چه گویا مردم درین طبقه معدود هم اگرچه
انها فقیه عالم باشد. بالجمله بملاحظه شرائط اجتهاد مذکور الصدر واین طبقات فقها براه
انصاف لامحاله مجتهدین شریعت درین ارکان اربعه منحصر شدند وحق دائر درین اربعه
گردید ووجوب مخیر لازم الاتباع بایشان قرار یافت مولانا جیون در تفسیر احمدی می فرماید
که بالتحقیق واقع شد اجماع برانکه اتباع جز با ائمه اربعه جائز نه پس جائز نیست اتباع برای
ابویوسف ومحمد وزفر وشمس الائمه وقتیکه قول ایشان مخالف ائمه اربعه باشد وهمچنین
جائز نه اتباع برای شخصیکه مجتهد پیدا باشد مخالف برای ائمه اربعه وشاید که منشای آن
چیز است که علما گفته اند که امت وقتیکه مختلف گردد بر اقوال پس اجماع خواهد شد برانکه
ماعدای آنها باطل است والانصاف آنست که انحصار مذاهب در اربعه واتباع ایشان
فضل الهی است وقبولیت است از نزد خدا تعالی انتهی ونیز در نور الانوار میفرماید که تدوین
منشا برای انحصار مذاهب در اربعه وبطلان خامس مستحدث همین اصل است انتهی ازینجا معلوم
شد بطلان مذهب خامس جدید که درین زمانه ظلمت نشانه سر برزده است وموجدان این
مذهب از تقلید ائمه خصوصًا امام الائمه جناب ابوحنیفه عار تمام دارند وزیاده تر تعصب
ایشان را باین امام است تا آنکه کلمات بی ادبانه بلاتحاشا بر زبان می آرند ومسائل
مسلمات وی را تسلیم نمی نمایند گویند عمل ما بر کتاب وسنت است از تقلید زید
وبکر ما را سروکاری نیست گویا این دعوی اجتهاد است وحال آنکه عدم تقلید منصب مجتهدینست

وپرظاہرست کہ علمای این طائفہ را علم باصول ثلثہ یعنی اول کتاب اللہ بمعانی وی لغۃً وشرعیۃً
دوم سنت از اقسام تواتر وشہرت واحاد سوم بوجوہ قیاس کہ از شرط اجتہاد است بتفصیلی کہ
بالا گذشت مطلقًا نیست وازادنی مرتبہ مجتہد کہ او را مبسوط یاد باشد نیز محروم ومندلیس از جاہلان
ایشان چہ گوید لامحالہ این طائفہ در مرتبہ سابعہ طبقہ مقلدین داخل است بجز تقلید چارہ نیست
زیراکہ تقلید برایشان برای ائمہ اربعہ بطریق واجب مخیر واجب ولازم است وازترک آن فسق
وضلال لازم خواہد آمد وازانکار آن کفر کہ مفاد وجوب ہمینست ومراد از وجوب درینجا وجوب
مصطلح نیست کہ از دلیل ظنی ثابت بود بلکہ مراد ازان فرض است کہ بدلیل قطعی ثابت باشد
زیراکہ عمل بقول مجتہد کہ مراد ازان تقلید ست بنص قرآنی ثابت ست علامہ شرنبلالی در رسالہ
خود می نویسد کہ واجب نیست بر مقلد مگر اتباع اہل علم بدلیل قول خدای تعالے فاسئلوا
اہل الذکر ان کنتم لاتعلمون انتہی پس ازین نص بعد از سوال در صورت حاجت در حادثہ
معینہ فرضیت عمل بقول مجتہد غیر معین ثابت گردید واما عمل بقول مجتہد معین فسیجی بیانہ ونیز
ترک تقلید اگر بنظر تحقیر وتوہین ائمہ است پس باید شنید انچہ مولانا شاہ عبدالعزیز قدس سرہ العزیز
بجواب سائلی در استفتای مینفرمایند کہ محققین گفتہ اند کہ اہانت علم وعلما علم را علم دانستہ وعلما را
علما پنداشتہ البتہ کفر است واگر علم را جہل پندارد وعلما را جہال سبب عمل باعتقاد فاسد
خود قرار دادہ اہانت کند کفر نمی شود انتہی ووجہ کفر ہمینست کہ تعظیم وتوقیر علم وعلما از نصوص
قطعیہ ثابت است واحادیث بسیار درین باب در شان ایشان وارد اند وپرظاہر است
کہ ائمہ اربعہ خلاصہ علماے وارثان انبیای اند پس اگر طاعنان منکران شق اول است
پس لاریب کفر است واگر ثانی ست پس کفر نیست الا از فسق وضلال خالی نہ کہ مفاد
تاویل فاسد واعتقاد جہل مرکب ہمینست ونیز در انکار تقلید کہ اجماع است بر جوازش منعقد
گشتہ تضلیل امت کہ عدالت وی از نص قطعی ثابت است متصور ست آیۃ کریمہ وکذلک
جعلنا کم امۃ وسطا الآیۃ وحدیث صحیح ولا تجتمع امتی علی الضلالۃ بیہقی دقت جناب

قاضی ثناء الله پانی پتی در تفسیر مظهری ذیل این آیت می فرمایند که استدلال کرده شیخ [illegible]
باین آیت بر حجیت اجماع زیرا که بطلان چیزی که بروی اتفاق کرده اند منافی عدالت
ایشان است انتهی و در تفسیر احمدی ست که مقصود ازین آیت درین مقام آنست
که بالتحقیق استدلال کرده است شیخ ابو منصور ماتریدی باین آیت برین معنی که اجماع
حجت است زیرا که خدای تعالی وصف کرده است این امت را بعدالت و عدل آن
متحقق ست بآنکه مقبول گردد قول وی پس وقتیکه اتفاق کردند بر چیزی و شهادت
دادند بوی لازم گردد قبول وی همچنین است مذکور در مدارک و بسوی آن میلان کرده است
قاضی بیضاوی و تمسک کرده است امام شیخ فخر الاسلام بزدوی نیز بوی و به آیة دیگر
کنتم خیر امة الآیة و من یشاقق الرسول الآیة انتهی یعنی ازین هر دو آیت نیز عدالت
امت و حجیت اجماع وی متحقق میشود پس هر که مخالفت رسول خواهد و رزید و غیر طریق
مومنین اختیار خواهد کرد لاریب بجهنم واصل خواهد گردید و در توضیح مینویسد که وجه استدلال
باین آیت آنست که جمع کرده است میان مشاقة الرسول و اتباع غیر سبیل المومنین
در وعید و شک نیست که مشاقة الرسول تنها مستوجب وعید است پس اگر اتباع مذکور
حرام نبودی در ضم وی بسوی مشاقة فائده نبودی و وقتیکه اتباع غیر سبیل المومنین
حرام شد پس بیشک اتباع سبیلی از سبیلهای واجب خواهد شد بدلیل قول خدا تعالی
قل هذه سبیلی الآیة پس واجب خواهد شد اتباع سبیل المومنین و در تلویح است
وجه استدلال آنست که وعید ساخته است باتباع غیر سبیل المومنین بضم وی بسوی

مشاقة الرسول کرده کفرست پس آن حرام خواهد شد زیرا که ضم مباح بسوی حرام در وعید نمیشود
انتهی خلاصه آنکه اتباع سبیل المؤمنین واجب است و اتباع غیر سبیل المؤمنین حرام و فیما نحن
فیه یعنی تقلید بائمه اربعه سبیل المؤمنین اجماع است بر جواز وی که بهر مایان اتباع آن واجبست
و در صورت خلاف غیر سبیل المؤمنین متصور است که اتباع آن بر مایان حرام با لجمله موحدان مذهب
خامس جدید غیر طریق مؤمنان را اختیار کرده اند که بعدم جواز اجماع برین تقلید قائل اند
و تارکان واجب و مرتکبان حرام شده اند که مفاد ش فسق و ضلال است چه عجب که این معنی
منجر بانکار گردد که مستلزم کفر شود العیاذ باالله المرام تعصب این قوم بجناب ائمه خصوصا
بامام ابو حنیفه که در حقیقت عناد با این امام الائمه دارند باین نوبت رسانیده که ترک اتباع
بطریق واجب مخیر و بانکار آن و باهانت این حضرات و باتباع غیر سبیل مؤمنان کلام
در فسق و ضلال و کفر ایشان درمیان آمد حق سبحانه تعالی این قوم را دیدهٔ انصاف و عقل
سلیم عطا فرماید که ازین تعصب باز آیند که از فسق و ضلال و کفر نجات یابند سخت فتنه و فساد
باعث ایشان در دین امت افتاده است و یوما فیوما در ترقی است و افتراق و اختلاف
در مردم نافهم موجب هیجان نفس برپا است که ازالهٔ آن بجز قادر مقتدر جل شانه ممکن نیست
سعید از ما کسی است که از صحبت این مفسدان دور دور گریزد و متبع سبیل مؤمنان باشد و در
نماز اقتدا عقب این قوم نکند زیرا که کلام در فسق و ضلال و کفر ایشان درمیان آمده است
و الاحتیاط فیه بل الاجتناب اولی آری اگر از تعصب و حسد که باین بزرگان دارند توبه کنند
و به تعظیم و توقیر ایشان را یاد نمایند و به تقلید امام شافعی مثلا صاف صاف پابند شوند
پس اقتدا عقب این کسان بلا انکار جائز است و طریق ایشان آنست که وقتیکه کسی از ایشان
درمیان مایان در کشمکش مے افتد و پرسیده میشود که بکدام امام از ائمه مقلد هستی تقیةً
مانند شیعه میگوید که با امام شافعی مقلدم چونکه اکثر مسائل نماز وغیره کموافق مذهب شافعی که خلاف
مذهب امام ابو حنیفه اند بعمل مے آرد و نیز از راه تعصب مذهبی که باین امام همام دارد خود را

بامام شافعی در امر تقلید منسوب میسازد ورنه او را از شافعی چه غرض وآنکه متعصب تر است
بکسی از ائمه هم خود را درین امر منسوب نمیسازد و گوید محمدی ام عجب تقریریست اگر این
حمقا را از دید انصاف وعقل سلیم نصیبه بودی اصلا این تقریر نکردندی واز اتباع سبیل
مومنان اعراض ناختندی نمی فهمند که بسیاری از مجتهدان فی المذهب ومجتهدان فی المسائل
واصحاب تخریج واصحاب ترجیح وغیره از مقلدین در هر مذاهب اربعه گذشته اند که در قواعد
اصول موافق مجتهد فی الشرع بوده اند چنانچه در طبقات فقهای حنفیه مذکوره بالا یعنی
بتفصیل گذشته است واینها همه در قواعد اصول موافق مجتهد فی الشرع یعنی استاد خود امام
ابوحنیفه رح بوده اند ودر مذهب شوافع بویطی از مجتهدان فی المذهب است که در قواعد اصول
موافق مجتهد فی الشرع یعنی امام شافعی است ودر حجة الله البالغه است که اهل حدیث نیز بباعث
کثرت موافقت ایشان با حد المذاهب گاهی منسوب بوی میکردند مانند نسائی وبیهقی
که منسوبند بطرف شافعی انتهی وعلی هذا القیاس مذهب مالکی وحنبلی اکنون مناسب مینماید
که نبذی از فضائل امام الائمه امام ابوحنیفه که حاسدین را زیاده تر حسد به نسبت این جناب
دامنگیر است تنبیها وتنویها تحریر نماید شاید ایشان براه انصاف روند واز مرض حسد نجات
یابند در در مختار نقل میکند که روایت کرده است جرجانی در مناقب امام که اسناد میکند
آن را بسهل بن عبد الله تستری که بالتحقیق گفت وی که چون بودی در امت موسی وعیسی
مانند ابوحنیفه البته یهودی ونصاری نبودندی ومناقب وی بیشمارند وتصنیف کرده است
سبط ابن جوزی در مناقب وی دو جلد کبیر ومسمی کرد او را بانتصار لامام ائمة الامصار
وتصنیف کرده اند غیر وی اکثر از آن وحاصل نیست که ابوحنیفه نعمان از اعظم معجزات مصطفی است
بعد قرآن وکافیست ترا از مناقب وی مشهور بودن مذهب وی نه فرموده است قولی
مگر آن عمل کرده است امامی از ائمه اعلام وتحقیق گردانیده است خدای تعالی حکم برای
اصحاب وی واتباع وی از ابتدای زمانه وی تا غایت این ایام واین معنی دلالت

[illegible]

میکند بر امرے عظیم که مختص است بوی از ما بین علماے عظام چگونه نباشد که دستے مانند صدیق است رضی الله عنه که برای او اجر آن و اجر شخصی که بدون ساخته است فقه را قابلیت کرد او را و مفرع ساخته احکام او را بر اصول وی تا یوم حشر و تحقیق اتباع کرده اند او را بر مذهب وی بسیاری از اولیاے کرام از آنجمله که متصف شده اند به ثبات مجاهده و دویدن در میدان مشاهده این اکابر اند مانند ابراهیم بن ادهم و شقیق بلخی و معروف کرخی و ابو یزید بسطامی و فضیل بن عیاض و داؤد طائی و ابو حامد لفاف و خلف بن ایوب و عبد الله بن المبارک و وکیع بن جراح و ابو بکر وراق و غیر آنها از کسان که بیشمار و غیر محصور اند پس چون یافتندی اینها در امام شبهه اتباع و نکردندی و نه اقتدا بوی و نه موافقت بوی و گفت استاد ابو القاسم قشیری در رساله خود با وجود آنکه در مذهب خود متعصب بود و پیشواے درین طریقه که شنیده ام از استاد ابو علی دقاق که می فرمود گرفته ام این طریقه را از ابو القاسم نصیر آبادی و فرمود ابو القاسم گرفته ام این از شبلی رح و وی گرفته است این از سری سقطی و وی از معروف کرخی و وی از داؤد طائی و وی گرفته است علم و طریقه را از ابو حنیفه رح و هر یکی از اینها ثنای کرده اند و بفضل وی مقر اند پس تعجب است برای تو ای برادر من آیا نیست برای تو اقتدای حسنه درین سرداران بزرگ آیا این اشخاص بر اقرار و افتخار متهم اند و اینها امامان این طریقه و ارباب شریعت و حقیقت اند و آنانکه بعد اینها اند درین امر پس تابعان اینها اند و هر چیزیکه مخالف چیزیست که اینها او را معتمد داشته اند مردود و مبتدع است و فرموده ابن داؤد درین توجیه صحیح النقل در حکم لطیفه که مردم در فقه عیال اند

۱۵

بر فقه امام ابوحنیفه پس لعنت پروردگار ما باد و تبعد در یک کرب یکه رد کرد قول ابوحنیفه صحیح

و وفات یافت در بغداد در سنه یکصد و پنجاه بقول بعض و درین سبب آنکه اختیار کند

خدمت قضا را و سن وی هفتاد سال بود و بقول بعض بعد یکصد و وفات یافت امام شافعی متولد

شد رضی الله عنهما انتهی علامه شامی در رد المحتار میفرماید که و گفت علامه ابن حجر مکی در

خیرات الحسان فی ترجمة ابی حنیفة نعمان و از آن چیز که صلاحیت دارد برای استدلال کوی

بر عظمت شان ابوحنیفه آنچه روایت از نبی علیه الصلوة و السلام که فرمود ترفع زینة الدنیا

سنة خمسین و مائة و از اینجاست که گفت شمس الائمه کردری که بالتحقیق این حدیث محمول است

بر ابوحنیفه زیرا که وی درین سنه وفات یافته آه و نیز گفت و بالتحقیق وارد شده احادیث

صحیحه که مشیرند بطرف فضل وی از انجمله قول وی است صلی الله علیه وآله وسلم بچیزیکه روایت

کرده اند او را شیخین از ابوهریره و طبرانی از ابن مسعود که بالتحقیق فرمود

پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که لو کان الایمان عند الثریا لتناله رجال

من ابناء فارس و روایت کرده است او را ابونعیم از ابوهریره و شیرازی

و طبرانی از قیس بن سعد بن عبادة باین لفظ که بالتحقیق فرمود

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو کان العلم معلقا عند الثریا لتناله رجال

من ابناء فارس و تحقیق بود جد ابوحنیفه از فارس برین قول اکثر مردم و تسمیه

کردن سبط ابن جوزی کتاب خود را بانتصار باین وجه است که هر گاه فضائل امام شائع

شدند و فواضل وی مشرق و مغرب را عموما در گرفتند پس بمقتضای جریان عادت قلیه

زبان حاسدین که در شان وی دراز بود طعنه زنی شروع کردند در اجتهاد وی و عقیده وی
بچیزیکه وی ازان قطعًا مبرا بود باین قصد که نور خدا را بمیرانند و ابا میکند خدا مگر آنکه تمام سازد
نور خود را چنانچه کلام کرده اند بعضی آنها در مالک و بعضی آنها در شافعی و بعضی آنها در احمد
بلکه کلام کرده است یک فرقه در ابوبکر و عمر و یک فرقه در عثمان و علی و یک فرقه تکفیر کرده است
کل صحابه را و ازان کسان که برای امام علیه الرحمة انتصار کرده اند علامه سیوطی ست در کتابیکه
نام وی تبییض الصحیفه نهاده است و علامه ابن حجر ست در کتابیکه نام وی خیرات الحسان
کرده است و علامه یوسف بن عبد الله الهادی الحنبلی ست در مجلد کبیر که نام وی تنویر الصحیفه
نهاده است و ذکر کرده است در وی از ابن عبد البر که کلام مکن در شان ابوحنیفه [illegible] و
تصدیق مکن کسی را که گفتگوی بد کند در شان وی پس بتحقیق قسم بخدا من ندیده ام کسی را
افضل و نه اورع و نه افقه از وی پس امان گفت و فریب نخورد کسی بکلام خطیب بتحقیق
تعصب او زائد ست بر جماعتی از علما مانند ابوحنیفه و امام احمد و بعض اصحاب وی و حمله کرده است
برایشان بکل وجه و تصنیف کرده اند در وی بعض ایشان سهم المصیب فی کبد الخطیب
اما ابن جوزی پس وی تابع خطیب ست و بتحقیق تعجب کرده است سبط وی از وی جاییکه
گفته است در مرآة الزمان که نیست عجب از خطیب که بتحقیق طعنه کرده است وی در شان
جماعتی از علما و تعجب است از جد که چگونه طریق وی اختیار کرده و آورده چیزیرا که سخت
گرانی دارد گفت و از متعصبین ابوحنیفه دارقطنی و ابونعیم ست پس ذکر نکرده است او را در
حلیه و ذکر کرده است کسانی را که در علم و زهد از وی کمتر اند آه و ازان کسان که انتصار کرده اند
برای وی عارف شعرانی ست در میزان گفت در خیرات الحسان و بالفرض صحت آنچه
خطیب آنرا ذکر کرده از قدح از قائلش پس بآن اعتباری نیست زیرا که وی اگر از غیر اقران
امام ست پس وی مقلد ست بآنچه او را گفته است یا نوشته اند آنرا دشمنان وی یا
از اقران وی ست پس آن همچنین ست زیرا که قول اقران بعض ایشان در بعض غیر مقبول است

چنانکه تصریح کرده اند بوی ذهبی و عسقلانی که گفته اند خصوصاً وقتیکه ظاهر گردد که آن بوجه
عداوت و مذهب است زیرا که از حسد نجات نمی یابد مگر شخصیکه خدای تعالی او را محفوظ
دارد و گفت ذهبی و نمیدانم عصری که اهل وی از آن سالم باشند مگر عصر انبیاء علیهم الصلوة
والسلام و صدیقین و گفت تاج سبکی لائق است برای تو ای مسترشد که با امامان گذشتگان براه
ادب رفتار کنی و نظر مکن بسوی کلام بعض ایشان در بعض مگر وقتیکه بیارد دلیل واضح را پس از آن
اگر تاویل و تحسین ظن قدرت داری پس بگیر آنرا و ورنه از آن اعراض کنی گویم و نیست عجب
از آن شخص که تکلم کرده است سلف را و در بعض ایشان چنانکه در صحابه واقع شده زیرا که آنها مجتهدین
بوده اند پس انکار میکرد بعض آنها بر شخصیکه مخالفت میکرد بدیگری خصوصاً وقتیکه نزد وی دلیل
بر خطاء غیر وی قائم میشد پس نبود قصد آنها مگر انتصار برای دین نه برای ذاتهای خویش و
تعجب است از آن شخص که دعوی میکند علم ربانی را و حال آنکه اکل و شرب و لباس و عقود
و نکاح و بسیاری از عبادات وی هستند که تقلید میکنند و ارباب با امام اعظم پس از آن طعنه میکنند
در شان وی و در اصحاب وی و نیست مثل وی مگر مانند مثل مگس که واقع گردد زیر دم اسپ
تیز رفتار در حالت کر و فر وی و بتحقیق نقل کرده اند علماء ثنای ائمه ثلثه را در شان ابوحنیفه و تابع
ایشان بوی و خصوصاً امام شافعی رضی الله عنه و از کامل صادر نمیگردد مگر کمال و ناقص
نقص بدلیست و کافیست معترض را محرومی وی از برکت شخصی که بر وی اعتراض میکند پناه
دهد خدای تعالی ما را از آن و مدام دارد ما را بمحبت سائر امامان مجتهدان و جمیع بندگان
صالحان و محشور کند ما را در زمره آنها روز جزاء و آنچه مرویست از تادب شافعی با بوحنیفه اینست

۱۸

که گفت بتحقیق برکت میگیرم بابوحنیفه و می آیم بسوی قبر وی پس وقتیکه مرا حاجت پیش
می آید دوگانه میگذارم و از خدای تعالی سوال میکنم نزد قبر وی پس زود می بر آید
و ذکر کرده است بعض شخص که بر منهاج نوشته است یعنی که بتحقیق شافعی نماز صبح گذارد نزد قبر
وی پس دعای قنوت نخواند پس گفته شد از وی چرا این کردی فرمود براه ادب صاحب این
قبر و زیاده کرد غیر آن شخص یعنی که جهر نکرد به بسمله و جواب داده اند از وی باآنکه گاهی عارض
میشود برای سنت آن چیزیکه ترجیح میدهد ترک او را وقت حاجت بسوی او مانند خواری حاسد
و تعلیم جاهل و شک نیست که بتحقیق بودند برای ابوحنیفه حاسدان بسیار و بیان بالفعل اظهر است
از وی بالقول پس چیزیکه شافعی او را کرده افضل است از فعل قنوت و جهر گویم و مخفی نیست بر تو
یعنی که بتحقیق طاعن احمق طاعن است در امام مذهب خود و بنا برین گفته است در میزان که
شنیده ام از علی خواص رحمة الله تعالی چند بار که میفرمود متعین است بر تابعان امامان
آنکه تعظیم نمایند هر شخص را که مدح کرده باشد او را امام ایشان زیرا که امام مذهب وقتیکه مدح کرد
عالمی را واجب است بر تمامی تابعان وی آنکه مدح کنند او را بنا بر تقلید امام خود و تنزه کنند
از قول بالرای در باب دین خدا و نیز گفت چون انصاف نمایند مقلدان امام مالک و شافعی
ضعیف نماید کسی از ایشان قولی را از اقوال ابوحنیفه بعد شنیدن مدح امامان خود برای
وی و اقرار رفعت مقام امام است که امام شافعی ترک قنوت ساخت در نماز صبح وقتیکه نزد قبر وی
گذارد مقلدان او را لزوم ادب بوی اینقدر کفایت است و امام از اعظم معجزات است زیرا که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بتحقیق خبر داده است بوی قبل وجود وی باحادیث صحیحه که سابقا

ذکر کرده ایم آنها را پس آنها محمول اند بر وی بلا شک، چنانکه پیش ازین ذکر کرده ایم او را از شامی صاحب سیرت و شیخ وی سیوطی چنانکه محمول ست حدیث لا تسبوا قریشا فان عالمها یملأ الارض علما بر امام شافعی لیکن حمل کرده اند او را بعض ایشان بر ابن عباس رضی اللہ تعالی عنه و وی لائق تر است بآن پس تحقیق وی عالم است است و ترجمان قرآن و چنانکه محمول ست حدیث یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل یطلبون العلم فلا یجدون اعلم من عالم المدینة بر امام مالک لیکن آن محتمل است برای غیر وی از علمای مدینه که یکتای زمانه خود بوده اند بخلاف آن احادیث که نیستند محمول مگر بر ابوحنیفه و اصحاب وی چنانچه از آن همین مستفاد است ولیکن سلمان فارسی پس وی اگرچه افضل است از ابوحنیفه باعتبار صحبت پس نیست در علم و اجتهاد و نشر دین و تدوین احکام آن مانند ابوحنیفه و گاهی یافته میشود در مفضول آنچه نمی یافته شود در فاضل و آن مسمی بمعجزه است بر بنای این معنی که مراد تحدی در تعریف معجزه آن دعوی رسالت و آن قول محققین است چنانکه در مواهب است و بقول بعض مراد بوی طلب معارضه و مقابله است پس آن کرامت است نه معجزه و مشهور ست مذهب وی در عامه بلاد اسلام بلکه در بسیاری از اقالیم و بلاد نیست معروف مگر مذهب وی مانند بلاد روم و هند و سند و ماوراء النهر و سمرقند و ... که تحقیق نقل کرده اند مذهب او را مانند چهار هزار نفر ... که برای هر یک از ایشان اصحاب باشند و علم ... گفت بعض ائمه که ظاهر نشده اند برای کسی از ائمه اسلام مشهورین آنقدر که ظاهر شده اند برای ابوحنیفه از اصحاب و تلامذه ذکر کرده اند اهل کشف این معنی که مذهب وی آخر مذاهب است از روی انقطاع پس تحقیق گفت امام شعرانی در میزان که بالتحقیق هرگاه خدای تعالی بر من احسان فرمود باطلاع بر عین شریعت دیدم کل مذاهب را متصل بوی

و دیدم مذاهب ائمه اربعه را که جوبهای وی جاری اند و دیدم جمیع مذاهب را که نابود شده سنگها
شده اند و دیدم مذهب امام ابوحنیفه را درازتر از روی جوبهای دیگر ائمه و متصل وی امام مالک است
و متصل وی امام شافعی رح و متصل وی امام احمد رح و خوردترین ایشان از روی جوبهای امام داود است
و تحقیق گذشت وی در قرن خامس پس تعبیر کردم این واقعه را بدرازی عمل بمذاهب ایشان و
قصر وی پس چنان که بود مذهب امام ابوحنیفه اول مذاهب مدونه پس همچنین خواهد شد آخر آنها
از روی انقطاع و بآن قائلند اهل کشف انتهی مناقب امام بیشمار ند مشتی نمونهٔ از خروارده درینجا بعرض
بیان آمده بالاستیعاب را دفتری می باید هر که سعید صاف سینه است بملاحظه این نمونه مناقب
گردن عقیدت باطاعت امام خواهد نهاد و مصداق آیهٔ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا خواهد گردید
و هر که شقی پر کینه است دفتری نیز او را کفایت نخواهد کرد بلکه نائرهٔ حسد زیاده تر مشتعل خواهد شد.
و مصداق آیهٔ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ خواهد شد بالجمله معلوم شد که حاسدان
امام از قدیم الایام بوده اند راست است هر که بزرگتر محسود تر الحمد لله الذی جعل امامنا محسودًا ولا
حاسدًا و حاسدان زمانه ما در غلو حسد فوقیت بر حاسدان سلف دارند زیرا که کلمات سوء ادبی و توهین
آنچه ازین قوم ناخلف سرزده اند از ان سلف نمی بینی که این بی ادبان بیتی متضمن بر توهین ائمهٔ اربعه
گفته اند و در حقیقت مقصود و مرکوز خاطر ایشان ازین بیت امام الائمه است و آن بیت اینست
بیت دین حق را چار مذهب ساختند ❊ رخنه در دین نبی انداختند ❊ کَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ
أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا گران کلمه ایست که از دهان های ایشان می برآید نمیگویند مگر دروغ
مقام عبرتست که این کلمه از کجا تا بکجا میرساند که ایمان را تباه میسازد این اغبیا نمی فهمند که این
چار چهار رکن دین محمدی اند اگر این ارکان اربعه نبودندی خانهٔ دین از بیخ و بن بر هم و درهم شدی
و این هیئت کذائی دین که از بذل مجهود اصحاب کرام نمایان است همه متفرق و متلاشی گشتی و این
چار حکم عناصر دارند چنانکه از عناصر بدن انسان وغیره ترکیب یافته و مادام تمامی اینها در کیفیت
اعتدالی اند بدن صحیح و سالم است و اگر درین کیفیت یکی ازینها فتور راه یافته مریض و سقیم است

همچنین وجود دین از ین مذاهب ارکان اربعه بالفعل بعد صحابه مرکب شده است مادام این مذاهب
درین وجود برقرار اند دین برقرار است واگر یکی از ینها معاذ الله خللی واقع گردد تباه است و بالجمله
این اکابر نائبان و وارثان رسول مقبول اند و آنچه از نصوص قرآنیه واحادیث
صحیحه یافته اند بمنشاے آن حکم کرده اند و اصلا از جانب خود بلا استدلال از کتاب
و سنت درین باب تقول نساخته اند واین بآن ماند که مثلا سلطان بچیزے امر
فرماید و ارکین سلطنت مانند وزیر وغیره که بخدمت حاضر بودند این فرمان را
شنیدند و بکسان ماتحت خویش از ملازمان سلطانی آن را رسانیدند ایشان
بمنشاے فرمان شاهی بر رعایا حکم جاری کردند آیا این ملازمان در آئین سلطانی رخنه
انداخته اند هرکه این را رخنه فهمد محض بے وقوف خربے دم است آری اگر خلاف فرمان چیزے
از خود در شنیده حکم رانی کنند البته رخنه در آئین متصور است انیست ماجرای این قوم نامنصفم
هرکه از ایشان متعصب است این بیت برزبان وی جاریست وهرکه بظاهر مهذب است
مضمونش در دل وے طاریست الغرض جمله این قوم درین مرض گرفتار اند کسے بظاهر
وکسی بباطن با این همه بغاوت باز در حق ایشان از حضرت باری مستدعیست که از
مرض توهین وسوء عقیدت ائمه نجات بخشیده بصحت تعظیم وحسن عقیدت این اکابر شرف
فرماید آخر از نبیره دانشه گو در بغاوت گرفتار اند آمدیم بر انکه تقلید بمذهب غیر بعد العمل
یا قبل العمل بعذر و بلا عذر و بضرورت و بلا ضرورت جائز است یا نه علامه شرنبلالی در
رساله خود مینویسد که صحیح است تقلید با مام مالک در عدم نقض وضو بچیزے که جاری
شود و من قبیل خون و ریم برابر است که از مخرج باشد یا غیر آن و برابر است که تقلید
براے معذور باشد یا غیر معذور و برابر است که تقلید بعد العمل بود بچیزے که
مخالف باشد وے بمذهب ابو حنیفه یا قبل العمل بود ولیکن بر مقلد لازم است
بجا آوری آن چیز که وی مسنون یا مستحب است نزد امام ابو حنیفه و وے شرط بود نزد

امام مالک مانند آنکه وضو کند بنیت و ترتیب و شستن اعضا پی به پی و بمالیدن آنها
پس اگر خواهی گفت چگونه باشد این معنی با وجود قول علامه شیخ کمال الدین ابن همام
در تحریر وی مسئله رجوع نکند در آن چیزیکه تقلید کرده است در وی یعنی عمل کرده است
بوی اتفاقاً خواهم گفت منع نمیکند آن چیزی را که گفته ام از صحت تقلید بوجه حمل منع
بر خصوص العین نه بر خصوص جنس این مسئله است که ذکر کرده اند آنرا آمدی و ابن حاجب ابو عمرو
عثمان در اصول و اتباع کرده است او را در جمع الجوامع وغیره و منصوص ساخته است او را
چنانکه در شرح اصول ابن حاجب است که عامی و آن غیر مجتهد است وقتیکه عمل کند
بقول مجتهدی در حکم مسئله پس نمیرسد برای او رجوع بسوی غیر او اتفاقاً زیرا که وی
التزام کرده است آن قول را بعمل بوی و لیکن قبل العمل بوی پس میرسد برای او رجوع
بسوی غیر او از مجتهدین و در وی نظر است بچیزیکه در کلام غیر ابن حاجب و آمدی و
سوای محققین هر دو است بچیزیکه قرار یافته است باثبات خلاف بعد العمل پس میرسد برای
او تقلید بعد العمل بقول غیر شخصیکه تقلید وی کرده است چنانکه در حاشیه علامه ابن
ابو شریف وغیره است و نیز قایل بالمنع علی الاطلاق نیست زیرا که قول بالمنع از صحت
تقلید بعد العمل محمول است بر چیزیکه باقی ماند از آثار فعل سابق اثری که رساند بسوی تلفیق العمل
بچیزیکه مرکب باشد از دو مذهب بقول علامه محقق شهاب بن حجر در شرح منهاج که متعین میشود
حمل وی یعنی حمل چیزیکه گفته است او را ابن حاجب آمدی بر چیزیکه باقی ماند از آثار عمل
اول آن چیزیکه لازم آید از وی مع ثانی ترکیب حقیقی که قائل نباشند بوی کل از دو امام

تقلید امام شافعی در مسح بعض راس و امام مالک در طهارت کلب در یک نماز پس منع کرده شود
در وی زیرا که هر دو امام بوی قائل نیستند درین وقت پس اگر قائل شوند آمدی و ابن حاجب
و آنکه پیرو ایشان است منع در مثل این صورت و تعمیم نمایند آنرا در تمامی صورتهای که عمل بوی
واقع شود یا نه پس آن مسلم نیست و دعوی اتفاق بر وی ممنوع است پس در خادم است
که بتحقیق امام طرطوسی حکایت کرده است که اقامت نماز جمعه گفته شد و قصد نمود قاضی
ابو طیب طبری بتکبیر تحریمه پس ناگاه طایری بر وی بیخال کرد پس گفت من حنبلی ام پس
ازان احرام بست و در نماز داخل شد گویم و معلوم میشود که وی شافعی بود که دور
سید شست نماز را از بیخال طایر پس مانع نه آمد او را عمل سابق وی بمذهب وی دران
از تقلید مخالف وقت حاجت بسوی او و نیز در خادم است که قاضی ابو عاصم عامری
حنفی بر دروازه مسجد قفال فتوی میداد و موذن اذان مغرب گفت پس بگذاشت و
در مسجد داخل شد پس هرگاه دید او را قفال حکم کرد موذن را که اقامت گوید و پیش امام
ساخت قاضی را پس پیش رفت و جهر بسمله مع قرارت نمود و بجا آورد شعار شافعیه را در
نماز خود و معلوم است که قاضی قبل ازین بشعار مذهب خود نماز میگذارد پس مانع نه آمد
او را عمل سابق وی بمذهب وی دران نیز و بدانکه صحیح است تقلید بعد الفعل چنانکه
وقتیکه نماز گذارد برین ظن که بر آن مذهب وی صحیح است پس ازان ظاهر شد بطلان
آن در مذهب وی و صحت آن بر مذهب غیر وی پس میرسد بر او تقلید وی
و آن نماز کافیست بنا بر آنکه در بزازیه است که مرویست از امام ابو یوسف رح که نماز
ادا فرمود بروز جمعه که غسل کرده بود از چاه حمام و بمردم امامت کرد و بعد فراغ مردم
متفرق شدند پس ازان خبر داده شد بافتادن موشی مرده در چاه حمام پس فرمود
درین وقت عمل میکنیم بقول برادران خود از اهل مدینه که اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثا
و نقل کرده است آن را علامه ابن امیر حاج از قنیه بر وجه اشکال که مجتهد بعد اجتهاد خود

له بان جهت که نزد شافعی کلب نجس است و نزد مالک مسح تمام راس فرض است
سه تجمه وقت بسیار
آب بمقدار دو قله
جنابت

درحکمی ممنوع است از تقلید غیر خود از مجتهدین در وی واین بر ما وارد نمیشود زیرا که ایراد

یعنی مقلدان ۱۲

بر مجتهد است نه بر مقلد در وی مختار جواز تقلید است برای غیر در غیر وی واین وقتی است

یعنی مجتهدین ۱۲

که ملتزم مذهب معین نشده باشد مانند ابوحنیفه یا شافعی و وقتیکه ملتزم شده باشد پس آیا
استمرار بر وی لازم است که تقلید غیر خود را در مسئله از مسائل نکند یا نه پس بقولی لازم است
چنانکه لازم است استمرار در حکم حادثه معینه که تقلید کرده است او را در وی زیرا که اعتقاد

چنانکه شاگردش در حاشیه که از شرح سفر السعادت نقل کرده

کرده است که بتحقیق مذهب وی حق است پس واجب خواهد شد عمل بموجب اعتقاد وی
و بقولی لازم نیست واین اصح است زیرا که التزام وی غیر ملزم است زیرا که واجب نیست

در صورت مخطورات مذکور لازم آید ۱۲

مگر آنچه واجب کرده باشند او را الله و رسول وی و واجب نکرده اند آنکه مذهب کسی را
از ائمه اختیار کنند پس تقلید کنند او را در کل مسائل و بگذارد غیر او را و نیز التزام وی نذر
نیست تا آنکه وفای آن واجب گردد گوییم و چون نذر کنند تا هم لازم نگردد او را چنانکه لازم
نمیشود او را مباحث انا علم پس اگر اراده خواهند کرد مشایخ حنفیه که قایل اند که منتقل از مذهب
بسوی مذهب گنهگار و واجب التعزیر است اگر مراد ایشان همین التزام است پس دلیلی
بر وجوب اتباع مجتهد معین بالتزام وی آنرا قولاً و نیتاً از روی شرع ثابت نیست بنا بر
قول وی تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انتهی آنچه علامه تحریر کرده مسلک
متقدمین بود الا تفصیل آن درین زمانه بوجهی از مصلحت وقت دور مینماید و باین معنی
محقق محدث دهلوی در شرح سفر السعادت اشاره میفرماید که واین مذهب بظاهر انصاف
نزدیکتر نماید و بفهم زودتر در آید اما درین روزگار پیش این کار صورت نه بندد و لیکن

۲۵

وسوسه تخفیف بنسبت امام اول واین کشف ها ممنوع و محظور است ۱۲ منه

قرار داد علما بمصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین و تخصیص مذهب است ضبط و ربط دین
و دنیا بدین صورت بود از اول مخیر است هر کدام را که اختیار نماید صورت دارد و لیکن بعد از
اختیار یکی بجانب دیگرے رفتن بی توهم سوء ظن و تفرق و تشعب در اعمال و احوال نخواهد بود
قرار داد متاخرین علما بدینست و هو المختار و فیه الخیر انتهی معلوم شد که مانع از تبدیل مذهب معین
توهم سوء ظن و تفرق و تشعب در اعمال و احوال است و سوء ظن بحکم نص گناه است یا ایها الذین
آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ای مومنان بپرهیزید بسیاری از ظن بتحقیق
بعض ظن گناه است بیان واقعی درین محل آنچه امام المحققین جناب شاه ولی الله صاحب علیه الرحمة
در حجة الله البالغه میفرمایند آنست که مردم قبل از مائه رابعه بر تقلید خالص مذهب واحد معین متفق
نمی بودند عوام ایشان در مسائل اجماعیه تقلید بصاحب شرع میکردند و صفت وضو و غسل و
نماز و زکوة وغیره از پدران خود یا از معلمان بلدان خود می آموختند و بران طریق می رفتند
و چون واقعه پیش آمدی هر مفتی را که یافتندی بلا مذهب معین ازوی پرسیدندی و خواص ایشان
از اهل حدیث بحدیث مشغول بودندے و از اهل التخریج تخریج در ان چیزے که او را صحیح نیافتندی
و اجتهاد فی المذهب کردندی و همین مردم بطرف مذهب اصحاب خود منسوب بوده اند پس
میگفتند که فلان شافعی است و فلان حنفی و تولیة قضا و افتا بمجتهد مفوض میشد و مجتهد را فقیه
میگفتند پس از ان قرون مردم دیگر یمین و شمال رفتند و در ایشان چند امور حادث شدند
از ان جمله جدل و خلاف در علم فقه است و از انجمله آنست که بتقلید اطمینان گرفتند آهسته
آهسته تقلید در سینهای ایشان اثر کرد مانند رفتار مورچه و خبر ندارند و درین وقت مجتهد را
فقیه میگفتند و من بعد ایشان قرون بر تقلید خالص پیدا شدند که حق را از باطل تمیز نمیکردند و
جدل را از استنباط پس فقیه درین وقت شخصی بود که کلام کثیر بتکلف کردی تا آنکه از ردائه
حق بیرون آمدی و اقوال فقها را من قبیل قوی و ضعیف بلا تمیز یاد کردی انتهی از اینجا
مستفاد شد که مردم قبل از مائه رابعه از هجرت بر تقلید خالص یعنی بر تقلید مجتهد معین نبودند

نمی بوده اند پس از ان در مائة خامسه فی الجملہ این تقلید شروع گردیده رفته رفته
بعد قرون عدیده بر تقلید خالص پابند شدند چونکه در صورت اولی بتقلید خالص
پابند نشده اند و نیز در صورت ثانیہ (یعنی قبل از مائة رابعه ۱۲) پایۂ این تقلید کما ینبغی استحکام نیافته بود پس
از انتقال مذہب بسوی مذہب (یعنی مائة خامسه ۱۲) خطوری من قبیل توہم سوء ظنی وغیرہ بر قلوب
ایشان طاری نمیشد بنابرین تقلید بالغیر را دران ازمنه گنجایش بود بخلاف
صورت ثالثه که درین جزو زمان پسین پایۂ تقلید خالص کمال محکم شده است که
لامحاله در صورت انتقال (یعنی رفته رفته بعد قرون عدیده) این خطوره انگیز خواهد شد تا آنکه در در مختار منقولست که
منتقل بسوی مذہب شافعی تعزیر داده خواهد شد علامه شامی در رد المحتار میگوید که این
وقتی است که انتقال برای غرض محمود شرعی نباشد حکایت است که حنفی مذہب با
دختر محدثی در عہد ابوبکر جوزجانی خطبه نمود پس آن محدث ازین معنی انکار کرد مگر آنکه
مذہب خود را ترک سازد و عقب امام قراءت کند و رفع یدین نماید و مانند آن پس
آن حنفی این معنی را قبول کرد پس آن محدث دختر خود را باوی تزویج نمود پس از
شیخ چون ازین عقد را پرسیدند فرمود نکاح جائز است ولیکن می ترسم که وقت نزع
ایمان وی تباه شود زیرا که خفیف دانست مذہبی را که نزد وی حق بود و بگذاشت
او را برای جیفۂ ناپاک و چون شخصی بگذاشت مذہب خود را باجتهاد دیگر او را واضح شد
درین صورت محمود ماجور خواهد شد ولیکن انتقال وی بلا دلیل بلکه بنا بر رغبت
در متاع دنیا و خواهش وی پس این شخص مذموم و آثم و واجب التادیب و التعزیر است
باین وجه که وی درین مرتکب امر منکر گردید و باین و مذہب خود استخفاف نمود و ثبات
بمذہب امام ابوحنیفه اولی است و این کلمه اقرب است بسوی الفت انتهی
درست است آنچه محققین گفته اند که از اختلاف ازمنه و امکنه و اشخاص حکم بعضی
اشیا بعلت مختلف میگردد و در علم ما و الله اعلم دلیل ایشان برین مقوله ۔ ۱۲

این مقوله را شیخ عبد الحق دهلوی در بعض تصانیف خود نقل کرده اند ۱۲ منه

ترمذی است که از عائشه صدیقه رضی مرویست قالت لو رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما احدث النساء لمنعهن المسجد کما منعت نساء بنی اسرائیل و مرویست از سفیان ثوری
که ایشان مکروه میداشت امروز خروج برای زنان بجانب عید و در بخاری است از ابن عمر از پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود اذا استأذنکم نساءکم باللیل الی المسجد فأذنوا لهن قوله
باللیل الی المسجد همچنین است این قید در روایت مسلم گفت کرمانی در وی دلیل است بر
که نهار مخالف لیل است بنا بر نص وی بر لیل و حدیث لا تمنعوا اماء الله مساجد الله محمول
بر لیل نیز و در وی این معنی است که لائق است بآنکه اذن دهد او را و منع نکند او را از ان چیز
که در وی او را منفعت است و آن وقتی است که خوف فتنه بر وی و بوی نباشد و تحقیق
وی در ان زمان اغلب بود انتهی گفت عینی بخلاف این زمانه ها لیس تحقیق فساد
در وی فاش است و از مالک مرویست که این حدیث و مانند آن محمولست بر پیر زنان
بالجمله علت ممانعت از خروج زنان درینجا فتنه و فساد قرار یافت چونکه در عهد فیض مهد
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم ببرکت صحبت و نور نبوت آنجناب علیه الصلوٰة
والسلام همه مردان و زنان بحلیه تقوی و صلاح علی سبیل الکمال آراسته و پیراسته
بودند و باین وجه عدم فتنه در ان زمان فیض نشان غالبتر بود فلهذا ارشاد نبوی بخروج
زنان بطرف مساجد بوقت شب صادر گردید و بعد انقراض زمان رسالت و غروب
آفتاب نبوت فی الجمله در قلوب مردم الا ما شاء الله در امور تقوی و صلاح تغیرے
رو داده و صورت دگرگون بنظر آمد ازینجا جناب صدیقه فرمودند که چون پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ملاحظه فرمودی آنچه زنان از امور نامرضیه پیدا کرده اند البته اینها را از رفتن بجانب
مساجد منع ساختی چنانکه زنان بنی اسرائیل ممنوع بودند هرگاه در قرن صحابه که خیر القرون
بعد قرن نبوت است آن تغیری رو داده پس از ازمنه دیگر که یوماً فیوماً ابتر است چه گوید
وخصوصاً درین زمانه پر فتنه ظلمت نشانه که فتنه و فساد و بلا در تمام عالم عالمگیر است

لا محاله خروج زنان بجانب مساجد وغیره لیلاً ونهاراً مطلقاً ممنوع خواهد شد فعلی هذا القیاس فیما نحن فیه
انتقال از مذهب معین بمذهب بعلت سوء ظنی وتحقیر واستخفاف به نسبت امام وتفرق وتشعب اعمال و
احوال ممنوع خواهد گردید پس معلوم شد که اختلاف ازمنه وامکنه واشخاص را تاثیر یست قوی در اختلاف حکم
از ینجاست که متاخرین در تعیین وتخصیص مذهب برین منقوله عمل کرده اند گوییم بوقت ضرورت
وعند الحاجت اگر انتقال کند و بمذهب غیر تقلید نماید هیچ محظوری از قبیل سوء ظنی وتحقیر ولازم نمی آید
زیراکه رفع ضرورت ودفع حاجت هر وقت مشروع است نمی بینی که محقق محدث دهلوی در شرح سفر السعادت
از جماعت علما نقل کرده که چون شخصی بواقعه صعب وحرج عظیم مبتلا گردد وبجز رجوع بمذهب دیگر مخلصی
نیابد بحکم ضرورت درین صورت انتقال از مذهب بمذهب جائز بود انتهی ونیز بوجوه دیگر انتقال
جائز است چنانچه تکمیل عبارت منقوله از ان علما نقل میکنند که انتقال مذهب بشهوت نفس و
اتباع هوا وتتبع رخص درست نبود مگر آنکه اعتقاد حقانیت بجانب مجتهد دیگر راجح آید واو را افضل
داند یا احتیاط وورع در مذهب دیگر بیشتر یابد انتهی حاصل آنکه انتقال بوجوه اعتقاد حقانیت بجانب مجتهد دیگر
وافضلیت وی یا احتیاط وورع در مذهب دیگر جائز است ومحظوری از مذکوره بالا درین وجوه نیز لازم
نمی آید درینجا دو مسئله برای توضیح معنی ضرورت وحاجت ثبت میشود اول مسئله چاه است درین دیار طهارت
چاه موافق مذهب حنفی معلوم نمیشود زیراکه ظروف پاک وناپاک در وی می فتند که اجتناب از ان محال شده است ونیز
چون چاه بافتادن نجاست نجس میگردد وکشیدن تمامی آب موافق مذهب ابو حنیفه بباعث کثرت آب
یا فقدان آلات واسباب آب کشی من قبیل نرگا وغیره میسر نیست پس بنا چاری موافق قول
امام محمد که بکشیدن دو صد دلو وجوباً وسه صد دلو استحباباً قائل اند حکم کرده میشود وجمهور برین قول عمل کرده اند

پس بحکم قاعده الضرورات تبیح المحظورات الحاجة تنزل منزلة الضرورة کما هو المذکور فی الاشباه
والنظائر اگر بمذهب شافعی که بحدیث قلتین متمسک است وچاه بمبلغ این مقدار بود وقوع
نجاست نزد وی نجس نمیگردد رجوع نماید و مقلد شود البته جائز خواهد شد پس ازان برای تسکین
قلب و تطهیر آب نزح میاه وجوب شرعی آب چاه بحکم قول مذکور نکشد این مسئله طریق است که از
قبیل قال نجات یابد گوییم طهارت چاه بقاعده دیگر نیز متصور است و آن عموم بلوی است کما
هو مصرح فی الکتاب المذکور و درین کتاب است که خاک شارع عام بحکم این قاعده پاک است
پس مسئله ما نحن فیه نیز درین قاعده مندرج خواهد شد که مفادش طهارت آب چاه است لیکن
این اندراج در صورت وقوع ظروف ناپاک مشکوک النجاسة وغیر مرئی است نه در صورت
وقوع نجاست یقینی مرئی زیرا که در صورت اولی عموم بلوی که اجتناب و احتیاط از وی
خیلی دشوار است محقق است و نه در صورت ثانیه که احیانا واقع میشود و اجتناب و احتیاط از
وی ممکن است باقی ماند کلام در صحت حدیث قلتین امام المحققین مولانا شاه ولی الله قدس سره
در حجة الله البالغة میفرمایند که این حدیث صحیح است که بطرق کثیره مرویست معظم آن طرق
راجع میگردد بطرف ابو ولید بن کثیر از محمد بن جعفر بن زبیر از عبد الله یا محمد بن عباد بن جعفر
از عبید الله بن عبد الله ابن هر دو از ابن عمر پس طرق بعد ازان شاخ در شاخ شدند و این هر دو
اگرچه از ثقات هستند ولیکن ازان کسان نیستند که خدمت فتوی بایشان مفوض شده باشد
و مردم بایشان اعتماد کرده باشند پس این حدیث نه در عصر سعید ابن مسیب ظاهر شد و نه در عصر
زهری و نه مالکیه بوی عمل کردند و نه حنفیه و شافعی بوی عمل کرد و نیز در کتاب مذکور در احکام المیاه
میفرمایند که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثا گوییم معنی اینست که
نمی بردارد نجاست معنوی را که شرع بوی حکم کرده سوای عرف و عادت پس وقتیکه اوصاف وی
به نجاست متغیر نخواهد شد و نجاست فاحش در وی واقع نخواهد شد کما یا کیفا پس نخواهد شد این قلتین
ازان قبیل که مذکور شد و گردانیده است قلتین را حد فاصل میان کثیر و قلیل برای امر ضروری

یعنی الا قلیل نجاست معنوی شرعی ۱۲ منه

کرد ابدینه است و این معنی براه تحکم و جزاف نیست و همچنین بسیار مقادیر شرعیه آن باین وجه است که برای آب دو محل اند
معدن و ظروف لیکن معدن چاهها و چشمها اند و آب صحرا که باران ملحق است و لیکن ظروف پس مشکها و غیره اند و از
نجس شدن معدن ضرر نیابد و از کشیدن آب که در چاه افتند ولیکن ظروف هر روز از آب پر کرده میشوند و ...
هیچ حرج نشود و معادن را سر پوشیدن نیست و ممکن نبود سر کردن آنها از غلیظ جانوران و نوشیدن درندگان ولیکن ظروف پس
نیست در سر پوشی آنها و محافظت آنها حرجی کثیر و معدن آب کثیر دارد که اثر نمیکند در وی بسیاری از نجاسات بخلاف
ظروف پس واجب آمد که حکم معدن غیر حکم ظروف گردد و آنکه در معدن رخصت داده شود در ظروف داده نشود و در حقیقت
فرق ندارد میان معدن و ظروف مگر قلتین زیرا که چاه و چشمه البته اقل از قلتین نمیشود و آنچه از زمین کمتر باشد
از آب صحرائی او را حوض نمیگویند و او را حقیر گویند و هرگاه مقدار قلتین در زمین هموار خواهد بود غالب
هفت بالشت در پنج بالشت خواهد شد و این مقدار ادنی حوض است و آنانکه به قلتین قائل نیستند مضطر
میشوند بطرف مانند این هر دو در ضبط آب کثیر مانند مالکیه تحقیق طول کلام کرده اند قومی در فروع موت
حیوان در چاه و در ده در ده و آب جاری و المیته هیچ یکی از این امور حدیثی از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت نه و اما
آثار منقوله از صحابه و تابعین مانند اثر ابن الزبیر در باب زنجی و علی در موش و نخعی و شعبی در مانند گربه پس نیستند از آن آثار
که محدثین بصحت آنها شاهد شده باشند و نه از آن قبیل اند که جمهور اهل قرون اولی برآنها اتفاق کرده باشند و بر تقدیر صحت آنها
ممکن است که اخراج آب از چاه بوقوع زنجی وغیره براه تطییب قلوب و تنظیف آب شده باشد نه از جهت وجوب شرعی چنانکه در کتب
مالکیه مذکور است و دون نفی هذا الاحتمال خرط القتاد و گویا بالجمله نیست درین باب چیزی که بوی اعتماد کرده شود و سر رشته عمل
واجب گردد و حدیث قلتین بلا شبهه از جمله آثار منقوله ثبت است و احتمال است که شرع فرماید مقتضی در این مسائل برای
بندگان خود چیزی که دشوار که آنها کثیر الوقوع و عموم البلوی باشد پس از زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اینچنین نص جلی
نقل نموده و نه از صحابه مستفیض است و نه از آنانکه بعد ایشان اند و نه حدیثی در وی مرویست محققین حنفیه و مالکیه بر این
حدیث قبول قائل کرده اند چنانکه در مطولات مذکور است که شافعی مجتهد مطلق محقق نقاد احادیث است بطلب غایب بالتحقیق
و تدقیق و جهد بلیغ این را اختیار کرده باشد و هرگاه این حدیث مستند و معمول به این امام قرار یافت ما را تقلید وی بوقت
حاجت و ضرورت گنجایش دارد و این اختلاف ما را مضر نه و العمدة علیه و عدم مسئله از وجه مفقود است در مدت

فقدان مفقود اختلافست نزد علمای حنفیه درین مدت اقوال مختلف آمده نود سال از وقت ولادت
یا آنکه اقران ونظائرش در شهر وی کل بمیرند وغیر ذلک من الاقوال و بعد گذشتن این مدت علی اختلاف [illegible]
حکم بموت وی کرده خواهد شد و نزد امام مالک این مدت چهار سال است و نزد ایشان زوجهٔ مفقود [illegible]
بعد عدت وفات نشیند و نیز قول قدیم شافعی همین است کما هو المنقول فی الرد المختار و استدلال [illegible]

است که در موطا روایت میکند مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب قال [illegible]
زوجها فلم تدر این هو فانها تنتظر اربع سنین ثم تعتد اربعة اشهر وعشرا ثم تحل یعنی للنکاح امام مالک [illegible]
بعد انقضای عدت بشخص دیگر نکاح کرد پس اگر دخول نمود یا نه پس برای زوج اول کسبودی [illegible] فرموده این
نزد ماست اگر خواهد یافت آنرا قبل از تزوج پس آن لائق تر است باو انتهی غرض ازین تقریر آنست که درین زمانه [illegible]
زن مفقود را موافق مذهب حنفی انتظاری خیلی دشوار است و انواع الواع فتنه و فساد متصور است پس بلحاظ
این مخطورات اگر درین امر موافق مذهب امام مالک عمل نماید مقلد شود لاباس است علامهٔ شامی در رد المختار از
بزازیه نقل میکند که فتوی در زمانهٔ ما بر قول امام مالک است و گفت زاهدی که بودند بعض اصحاب با فتوی [illegible]
بنا بر ضرورت و معترض شد او را در نهر وغیره باآنکه ضرورتی نطرف افتا بمذهب غیر داعی نه زیراکه مرافعه آن بطرف [illegible]
که موافق مذهب خود حکم کند ممکن است و درین باطریق ابن وهبان منظومه خود را تا بجا رفته لیکن پوشیده نیست ازین گفته [illegible]
تحقیق ضرورتست جائیکه مالکی نیافته شود که بوی حکم کند انتهی والله اعلم بالصواب ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا [illegible]

سیدنا و مولانا محمد صلعم

خاتمة الطبع الحمد لله و المنة که بتائید رب العزت کتاب سراپا افادت بهر خاص و عام مفید مسمی بالتمهید فی بیان [illegible]
من مصنفات جدیده جامع علوم شریعت و طریقت متبع کتاب و سنت حضرت مولانا مقتدانا مولوی محمد [illegible]
صاحب دامت فیوضاته علی رؤس الطالبین حسب فرمایش مصنف ممدوح در مطبع نظامی واقع کانپور باهتمام [illegible]
عاجز محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان عاملهما الله سبحانه بالعفو و الغفران بماه ربیع الثانی سنه [illegible]
بقالب طبع درآمده مقبول طبائع کافهٔ اهل اسلام و ایقان گردید

محمد روشن خان
محمد عبد الرحمن

در ختم خاتمه سر اسند ثبتی کر این کتاب مطبوع مطبع نظامیست مهر و
دستخط مهتمم افزوده شد

بعد ازان عدت نشیند
چهار ماه و ده روز
پس ازان زن در سر
باسر نکاح حلال
خواهد شد ۱۲

۹۹۰۱۷